



بررسی ماده (۲) آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری)

بابک پور قهرمانی گلنپه
قربانعلی قلی پور گلوجه

مقدمه:

بدون تردید انسان به حکم فطرت موجودی است اجتماعی که به خاطر این خصیصه مهم دائماً در تعارض با منافع دیگران است. لذا به خاطر تعارض در منفعت عموماً در حال اختلاف با همسوس است و از این رو، برای تنظیم و تنسیق روابط خود با سایرین نیازمند یک سلسله قواعد و مقررات جامع است تا با توسل به آنها به حق مشروع خود برسد؛ از سوی دیگر، در زندگی اجتماعی است که مفهوم حق و تکلیف و اعمال صحیح و تکلیف آور و یا مجرمانه فرد آشکار می‌گردد و لذا زندگی اجتماعی نیازمندیهای مستقل از حیات فردی دارد و آن قواعد حقوقی اعم از مدنی و جزایی است که وسیله حفظ نظم اجتماعی و تعدیل منفعتها است در عین حال، قانونگذار برای ایجاد این قواعد نمی‌تواند تنها بر مفاهیم مجرد و ذهنی متکی باشد بلکه بایستی براساس تعاریف اجتماعی و انتظارات عمومی و وجدان جمعی در جهت تعریف این قواعد برآید و در جهت حفظ آسایش عمومی افراد جامعه و حفظ حقوق نظام جامعه بکوشد. از میان این قواعد، قواعد

جزایی (ماهوی و شکلی) بیش از قواعد مدنی حایز اهمیت هستند. لذا قانونگذار بایستی با تعریف جرایم و پیش‌بینی مجازاتهای متناسب برای مجرمان و نیز از طریق به کیفر رساندن بزهکاران براساس یک سلسله مقررات جامع و مانع، رسیدگی کرده و با ملحوظ داشتن اصل مهم برائت، اقدام نماید (البته اعمال و اجرای این قواعد بر عهده قدرت عمومی است که از آن به دولت تعبیر می‌شود). در چنین شرایطی است که حق، مفهوم اصلی خود را می‌یابد و عدالت کیفری در جامعه حاکم می‌شود.

اما اهمیت این مسئله از این جهت است که قانونگذار اسلامی با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۷۸، برخی مواد این قانون را طوری تصویب کرده که باب انتقادات و اظهار نظرهای حقوقدانان را نسبت به آن گشوده است که از این میان ماده (۲) قانون فوق‌الذکر از اهمیت بسزایی برخوردار است. لذا در این مقاله در صدد آنیم که این ماده را در حد وسع و با توجه به انتقادات وارد بر آن، توضیح دهیم و دلایل قبول یا رد آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

بررسی ماده (۲) ق.ا.د.ک:

ماده (۲) قانون مذکور چنین مقرر داشته است: «کلیه جرایم دارای جنبه الهی است و به شرح ذیل تقسیم می‌گردد:

اول- جرایمی که مجازات آن در شرع معین شده، مانند موارد حدود و تعزیرات شرعی دوم- جرایمی که تعدی به حقوق جامعه و یا مخل نظام همگانی می‌باشد.

سوم- جرایمی که تعدی به حقوق شخص یا اشخاص معین حقیقی یا حقوقی است.

تبصره ۱- «تعزیرات شرعی عبارت است از مجازاتی که در شرع مقدس اسلام برای ارتکاب فعل حرام یا ترک واجب بدون تعیین نوع و مقدار مجازات، مقرر گردیده و ترتیب آن به شرح مندرج در قانون مجازات اسلامی باشد.

تبصره ۲- «جرمی که دارای دو جنبه باشد می‌تواند موجب دو ادعا شود:

الف) ادعای عمومی برای حفظ حدود الهی و حقوق و نظم عمومی.

ب) ادعای خصوصی برای مطالبه حق از قبیل قصاص، قذف یا ضرر و زیان اشخاص حقیقی یا حقوقی.»

در هیچ یک از متون قانونی ما از واژه جنبه الهی جرایم استفاده نشده بود، ولی قانونگذار در ماده (۲) این قانون بیان کرده که «کلیه جرایم دارای جنبه الهی است»، اینکه منظور و هدف قانونگذار از بیان این عبارت چه بوده است موجب گردیده که حقوقدانان در جهت نقد یا توجیه آن برآیند و استنباطات و انتقادات خود را در قالب مقالات و کتب ارائه دهند که ما نیز ضمن استنباط و برداشت خود از این عبارت، انتقادات و اشکالات مطرح شده از سوی برخی حقوقدانان را ارائه خواهیم داد و جهت قبول یا رد آن را بررسی خواهیم کرد.

با تدقیق در مفهوم و منطوق ماده (۲) چنین استنباط می شود که قانونگذار در صدد بوده است که یک ویژگی و خصوصیت عام برای همه جرایم قایل شود و آن، این است که کلیه جرایم را واجد جنبه الهی معرفی می کند. شاید هدف و منظور قانونگذار این بوده است که ارتکاب همه جرایم در نزد خداوند ممنوع و ناپسند است، اگرچه برای آن در حقوق موضوعه مجازاتی تعیین نشده باشد، مثل ارتکاب جرم توسط فرد مکره، به عبارت دیگر، نفس ارتکاب جرم گناه است و عدم تعیین مجازات یا عدم مجازات مرتکب، حرمت عمل ارتکابی را از بین نمی برد.

لازم به توضیح است که جرم در نظام اسلامی عبارت از تخلفی است که موجب حد یا تعزیر شود. لازم است که در جهت توجیه نظر خود، جرم را از نظر عده ای از فقها و حقوقدانان اسلامی مورد تدقیق قرار دهیم. آقای «عبدالقادر عوده» در تعریف جرم

در زندگی اجتماعی است که مفهوم حق و تکلیف و اعمال صمیم و تکلیف آور و یا مجرمانه فرد آشکار می گردد و لذا زندگی اجتماعی نیازمندیهای مستقل از حیات فردی دارد و آن قواعد حقوقی اعم از مدنی و جزایی است که وسیله حفظ نظم اجتماعی و تعدیل منفعتها است

گفته است: «جرم عبارت است از امور ممنوعه شرعی که خداوند متعال برای آن مجازات حد یا تعزیر تعیین فرموده است». (۱) به عبارت دیگر، جرم عبارت است از هر فعل یا ترک فعلی که شارع مقدس تصریح به حرمت آن نموده است و یا مجازاتی برای آن تعیین کرده است.

آقای «سید اسماعیل صدر» در نقد نظریه آقای «عبدالقادر عوده» در مورد استعمال عبارت «امور ممنوعه» برای تعریف جرم گفته اند: «در اصطلاح فقه جعفری "امور ممنوعه" شامل کارهای حرام نیز می شود، یعنی این امور در انجام محرمات مصداق دارند و گفته اند که واجب امری است که به واسطه

مصلحتی، شارع مقدس به آن امر فرموده و حرام آن چیزی است که به خاطر مفسده ای از آن نهی نموده است. پس مقصود از ترک واجب به خاطر ضایع شدن مصلحتی است که در آن عمل وجود دارد». در نهایت نتیجه گرفته اند که برای بیان جرم باید مفهوم عام و وسیعتری را در نظر گرفت که به نظر ایشان، آن مفهوم چیزی جز گناه یا ذنب نیست. به همین جهت ایشان معتقدند که جرم همان "ذنب" است؛ و نیز می افزایند: همان طور که فعل حرام گناه است، ترک واجب نیز گناه شرعی است؛ زیرا لفظ جرم از نظر فقهی در بسیاری از اوقات بر گناهیانی اطلاق می شود که مجازات معین شرعی برای آنها وضع شده است (مانند: حد زنا و شرب خمر)، و نتیجه می گیرند که اطلاق لفظ جرم بر مواردی چون زنا و شرب خمر از باب انطباق مفهوم عام جرم بر این مصادیق است، اما جرایمی که بر آنها مجازات دنیوی تعیین شده است، اخص از جرایم به طور عام بوده و از آن محدودترند. بدین ترتیب، از نظر ایشان، جرم همان گناه است، هر گناهی که باشد. (۲) همچنین امام خمینی (ره) نیز جرم را به معنای عام آن مورد توجه قرار داده است و آن را شامل هر فعل یا ترک واجب، قابل مجازات می داند، منتها شرطی که قایل شده اند این است که لفظ جرم را برای گناهان کبیره استعمال کرده اند و لذا هر گناه کبیره ای جرم است و هر جرم یا گناهی مستلزم کیفری دنیوی است، از قبیل: حد، تعزیر، قصاص و دیه، و میان گناهان کبیره و جرایم تعزیری فرقی وجود ندارد بلکه تعزیر سبکتر از حد

با تدقیق در مفهوم و منطوق ماده (۲) چنین استنباط می شود که قانونگذار در صدد بوده است

که یک ویژگی و خصوصیت عام برای همه جرایم قایل شود و آن، این است که کلیه جرایم را واجد

جنبه الهی معرفی می کند

است و به نظر حاکم شرع تعیین می شود. (۳)
 آقای «ابوالقاسم گرچی» نیز در بیان تعریف جرم به توضیح لفظ گناه و معصیت پرداخته و با اینکه صریحاً تعریفی از جرم ارائه نداده است ولی آنچه که از محتوای گفتار ایشان برمی آید، این است که ایشان نیز به مفهوم عام جرم یا گناه بیشتر توجه کرده اند. (۴) جرم در معنای عام، از نظر فقهی عبارت از ارتکاب هر فعل حرام یا ترک واجب است که شارع آن را ممنوع کرده و مرتکب آن را مستحق کیفری دنیوی حدود، قصاص، تعزیر یا پرداخت دیه می داند. به عبارت دیگر، جرم در معنای عام آن در میان فقها نه تنها شامل هر فعل یا ترک فعلی که مستلزم مجازات دنیوی است بلکه شامل هر فعل حرام یا عمل منافی عفت است که ارتکاب آن مضر به حال خود مرتکب و جامعه است؛ ولی جرم در معنای خاص، در لسان فقهی عبارت از ایراد هر نوع صدمه و تجاوز ناحق نسبت به جسم جان و تمامیت جسم دیگری و سایر تعرضاتی است که نسبت به فرد صورت می گیرد و مجازات این قبیل جرایم علیه اشخاص در نظام کیفری اسلام، قصاص نفس یا عضو یا پرداخت دیه است. (۵)

بنابراین، به نظر می رسد که قانونگذار ایران نیز به منظور انطباق هر چه بیشتر قوانین با موازین شرعی و نظر فقها، یک ویژگی و خصوصیت عام برای کلیه جرایم قابل شده است و در جهت بیان مقصود خود از عبارت «جنبه الهی» که در برگرفته هر فعل یا ترک فعلی است که انجام یا ترک آن مضر به حال خود مرتکب و سایرین و اجتماع است، استفاده نموده است. با این حال عده ای بر قانونگذار ایراد گرفته اند و منظور از واژه «جنبه الهی» را حیثیت عمومی قلمداد کرده اند (۶) و گفته اند که حیثیت عمومی جرم همیشه وجود دارد و بدون حیثیت عمومی، جرم قابل تصور نیست. ایراد چنین اشکالی بر قانونگذار صحیح نیست؛ زیرا جرایمی وجود دارد که صرفاً دارای حیثیت خصوصی اند و با شکایت شاکی شروع و با گذشت وی خاتمه می یابند

بدون اینکه دارای جنبه عمومی داشته باشند. لذا تسری دادن حیثیت عمومی به کلیه جرایم، با اصول حقوقی به هیچ وجه سازگار نیست «مانند جرم صدور چک بلامحل و یا ترک نفقه، موضوع ماده (۶۴۲) ق.م.ا.»

علاوه بر این، اصل این است که قانونگذار نسبت به قانون قبل آگاهی دارد و در جهت اصلاح یا تغییر آن، اقدام به تصویب قانون جدید می کند. قانونگذار در قانون قبل

امام خمینی (ره) نیز جرم را به معنای عام آن مورد توجه قرار داده است و آن را شامل هر فعل یا ترک واجب، قابل مجازات می دانند، منتها شرطی که قایل شده اند این است که لفظ جرم را برای گناهان کبیره استعمال کرده اند و لذا هر گناه کبیره ای جرم است و هر جرم یا گناهی مستلزم کیفری دنیوی است

در ماده (۲)، تنها دو حیثیت جداگانه عمومی و خصوصی برای جرایم قابل شده بود، در حالی که در قانون جدید برای جرایم سه حیثیت قابل شده است: ۱- حیثیت حق الهی (موارد حدود و تعزیرات شرعی)، ۲- حیثیت عمومی، ۳- حیثیت خصوصی.

قانونگذار با تفکیک حیثیت حق الهی از حیثیت عمومی (در قانون سابق جنبه حق الهی مطابق حیثیت عمومی قابل رسیدگی بود)، خواسته است تا جرایمی را که واجد حیثیت حق الهی هستند از سایر جرایم

جدا کند و حیثیت جداگانه برای آن قایل شود، که این اقدام دقیقاً بیانگر این نکته است که از خلط جرایمی که واجد حیثیت حق الهی هستند با جرایمی که دارای حیثیت عمومی هستند جلوگیری کند و برای هر یک ماهیت جداگانه در نظر بگیرد. بدین ترتیب، جرایمی که مخل نظم عمومی اند، از ارتکاب آن، کل جامعه متضرر می شود؛ مانند: تکدی گری، ولگردی، حمل اسلحه غیرمجاز و... که واجد حیثیت عمومی اند، و جرایمی که از ارتکاب آنها اشخاص یا شخص معینی متضرر می گردد، مانند: عدم پرداخت نفقه زوجه، که واجد حیثیت خصوصی اند، و جرایمی که مربوط به حقوق الهی اند و آنها مواردی هستند که شرع مقدس اسلام برای آنها مجازات خاصی تعیین کرده است دارای حیثیت حق الهی اند، مانند: موارد حدود و تعزیرات شرعی.

عده ای نیز با اِیـرـاد به قانونگذار، عبارت «جنبه الهی» در صدر ماده (۲) را مترادف و معادل واژه «حق الله» قلمداد کرده اند. (۷) به نظر می رسد برداشت این گروه نیز موافق با نظر قانونگذار نباشد؛ زیرا اولاً: اگر مقصود قانونگذار از به کار بردن واژه «جنبه الهی»، همان «حق الله» بودن همه جرایم بود، قانونگذار در موارد دیگری نظیر مواد (۲۱۷ و ۱۸۱) همین قانون به جنبه حق الهی نداشتن بعضی جرایم اشاره نمی کرد. (۸) بنابراین «جنبه الهی»، جنبه «حق الهی» نیست.

ثانیاً: مترادف بودن واژه «جنبه الهی» با واژه «حق الله» را می توان از جوابیه شورای نگهبان نیز برداشت کرد، چرا که در این جوابیه آمده است: «جرم در نظام اسلامی عبارت است از تخلفی که موجب حد یا تعزیر شود و کلاً جرایم دارای جنبه الهی می باشند». (۹) نکته ای که از این جوابیه قابل برداشت است، این است که عبارت «کلاً جرایم دارای جنبه الهی می باشند» شامل همه جرایم حدی و تعزیر می شود؛ و لذا اگر ما واژه «جنبه الهی» را

مترادف واژه "جنبه حق اللّهی" در نظر بگیریم، در این صورت موجب خلط جرایم مستوجب حد و تعزیر خواهیم شد؛ زیرا جرایم تعزیری وجود دارد که حق اللّهی نیستند و صرفاً حق الناس اند و با شکایت شاکی شروع و با گذشت وی خاتمه می‌یابند در حالی که در اغلب جرایم حق اللّهی که ضرر عمومی را به دنبال دارند، گذشت شاکی تأثیر چندانی در مجازات مرتکب ندارد و علاوه بر آن، برای جرایم تعزیری در شرع مقدس اسلام مجازات تعیین نشده است و به نظر حاکم واگذار شده است، مگر در چند مورد که تعزیر معین شده است و اصل بر عدم تقدیر در جرایم تعزیری است. بنابراین، وصف "جنبه الهی" بودن کلیه جرایم بیانگر این است که واژه "جنبه الهی" جدای از واژه "حق اللّهی" است و مترادف هم نیستند بلکه واژه "حق اللّهی" در طول واژه "جنبه الهی" است، زیرا واژه "جنبه الهی" عام از "حق اللّهی" است.

بنابراین، با توجه به استدلالات فوق می‌توان نتیجه گرفت که "جنبه الهی" مندرج در صدر ماده (۲)، نه حیثیت عمومی و نه "حق اللّهی" است بلکه عبارت عامی است که هم شامل حقوق اللّهی و هم شامل حیثیت عمومی است که علاوه بر آن، حیثیت خصوصی را نیز در بردارد. به عبارت دیگر، برای هر سه دسته از جرایم مذکور در این ماده، یک ویژگی عام تلقی می‌شود؛ لذا می‌توان گفت که این سه حیثیت در طول واژه "جنبه الهی" قرار دارند.

قانونگذار پس از تسری "جنبه الهی" به همه جرایم، جرایم را به سه دسته یا از سه حیثیت تقسیم کرده است که شرح هر یک از آنها با توجه به ایرادات وارده، در ذیل می‌آید:

اول: جرایمی که مجازات آن در شرع معین شده، مانند موارد حد و تعزیرات شرعی. اولین ایرادی که بر این بند وارد شده این است که قانونگذار در انشای این بند، به مبنای تقسیم‌بندی (۱۰) بندهای دوم و سوم توجهی نکرده است؛ چرا که قانونگذار در این بند،

"جنبه الهی" مندرج در صدر

ماده (۲)، نه حیثیت

عمومی و نه "حق اللّهی" است

بلکه عبارت عامی است که

هم شامل حقوق اللّهی و هم

شامل حیثیت عمومی

است که علاوه بر

آن، حیثیت خصوصی را نیز

در بردارد

مجازات را مبنا قرار داده است ولی در بندهای دوم و سوم، متضررین از جرم را یعنی (عموم جامعه و خصوص افراد) مبنا در نظر گرفته است و این ایراد از این حیث وارد به نظر می‌رسد؛ زیرا قانونگذار بایستی در تنظیم و تدوین قوانین از لحاظ نگارش، وقت و دقت لازم را مبذول می‌کرد، لذا بهتر بود این بند بدین نحو انشا می‌گردید (تا مبنای تقسیم‌بندی در هر سه مورد، از جرایم مذکور در ماده (۲) رعایت می‌شد):

«بند اول: جرایمی که تعدی به حقوق اللّهی است...» ایراد دیگری که بر این بند وارد شده، این است که حدود و تعزیرات شرعی، خود مجازاتند در حالی که قانونگذار آنها را در زمره جرایم آورده است. (۱۱) این ایراد، چندان وارد به نظر نمی‌رسد؛ زیرا واژه (موارد)، مانند حدود و تعزیرات شرعی، ناظر به لفظ مجازات مندرج در همان بند است نه لفظ جرایم.

اما مهمترین ایرادی که بر این بند وارد شده مربوط به بیان تعزیرات شرعی در ردیف حدود است. برخی معتقدند که اشکال عمده این

بیان، در لفظ مجازاتهای مقدر و غیر مقدر و کنار هم قرار دادن حدود و تعزیرات است. (۱۲) زیرا با توجه به تعریف حدود و تعزیر، که حدود مجازاتی است که نوع و میزان و کیفیت اجرای آن در شرع معین شده، به عبارت دیگر مجازاتهای مقدرند ولی تعزیرات مجازاتهایی هستند که به نظر حاکم گذارده شده است تا به تناسب جرم و مجرم، میزان و نوع آن تعیین شود و به عبارت دیگر، حدود جزء مجازاتهای مقدر و تعزیر جزء مجازات غیر مقدر است، اگر چه در پنج مورد تعزیر تقدیر شده است ولی اصل بر عدم تقدیر مجازات تعزیری است. از سویی دیگر، این بند با تبصره "یک" آن در تضاد است؛ زیرا قانونگذار از طرفی قایل به تعیین شدن مجازات تعزیرات در بند اول شده است و از سو دیگر، در تبصره "۱"، تعزیرات شرعی را مجازاتی معرفی کرده که نوع و مقدار آن در شرع مشخص نشده و این تناقض است. ولی به نظر می‌رسد این ایراد بدون توجه به روح حاکم بر این ماده وارد شده است؛ زیرا به نظر می‌رسد منظور از عبارت «مجازات آن در شرع معین نشده»، این است که در واقع حدود و تعزیرات شرعی به‌عنوان مجازات در شرع معین شده‌اند و در حقیقت، جرم در نظام اسلامی فعل یا ترک فعلی است که برای آن حد یا تعزیر وارد شده، و معین شدن حدود و تعزیر شرعی به عنوان مجازات، افاده از مقدار و نوع مجازات نیست بلکه هدف قانونگذار بیان جرایمی است که مربوط به حیثیت حق اللّهی است که برای آن، مجازات حد یا تعزیر وارد شده است؛ چرا که قانونگذار آنقدر هم سهل‌انگار نیست که در یک ماده، تبصره را که در حقیقت رفع ابهام بند "اول" است مغایر با آن تصویب کند. لذا تبصره "۱"، خود در جهت رفع ابهام بند "اول" تصویب شده و مبین این امر است که معین نشدن مجازات، افاده از نوع و مقدار آن نیست؛ زیرا در تبصره، در تعریف تعزیر شرعی، آن را فعل یا ترک فعلی می‌داند که مجازات آن بدون تعیین نوع و مقدار آن مقرر شده است. لذا با این توجیهاات،

هیچ تناقضی بین تبصره "یک" و بند "اول" نیست. و نیز قابل ذکر است که آوردن قید شرعی در عبارت «تعزیرات شرعی» در جهت انفکاک تعزیرات شرعی از تعزیرات حکومتی است؛ چرا که تعزیرات شرعی مطابق ماده (۱۷) ق.م.ا، مورد بحث قرار گرفته و ماده (۱۷) ق.م.ا، نیز تعزیر حکومتی را مترادف مجازاتهای بازدارنده دانسته است و لذا ترتیب تعزیرات شرعی به شرح مندرج در قانون مجازات اسلامی است.

تبصره "۲" این ماده مقرر می‌دارد: «جرمی که دارای دو جنبه باشد می‌تواند موجب دو ادعا شود». صدر این تبصره، یکی از دلایل استنادی منتقدین این ماده در جهت توجیه نظر خود از واژه "جنبه الهی" مندرج در صدر خود ماده است و می‌گویند که قانونگذار جرم را صراحتاً دارای دو جنبه عمومی و خصوصی شناخته، و لذا عده‌ای آن را در جهت توجیه حیثیت عمومی جرم و عده‌ای نیز در جهت توجیه حق الهی جرم به کار می‌گیرند. در حالی که با توجهات مربوط به صدر ماده (۲)، این ایرادات را رد کردیم و به نظر می‌رسد که قانونگذار در صدد این بوده که سه حیثیت مذکور در ماده را در دو ادعا جمع کند؛ به عبارت دیگر، اقامه دعوا و آغاز رسیدگی به سه حیثیت را در دو ادعا قابل طرح دانسته است: ادعای عمومی برای حفظ حدود الهی و حقوق و نظم عمومی، ادعای خصوصی برای مطالبه حق از قبیل قصاص، قذف، یا ضرر و زیان اشخاص حقیقی یا حقوقی، لذا از آنجایی که اجرای حدود الهی در نظام اسلامی بر عهده حاکم شرع می‌باشد و نیز از جهت اینکه مدعی العموم یا حاکم از طرف جامعه مسئول تعقیب جرایم عمومی (یعنی جرایمی که ارتکاب آنها کل جامعه را متضرر می‌گرداند) است، لذا قانونگذار با جمع دو حیثیت حق الهی و حیثیت عمومی در یک ادعا خواسته که وظیفه حاکم شرع را در اقامه و تعقیب دعاوی کیفری معین و مشخص سازد. البته اشکالات دیگری از لحاظ نگارش

مواد به خصوص در جمع و مفرد آوردن افعال و بعضی موارد وجود داشت که از حوصله این بحث خارج است.

خلاصه اینکه، قانونگذار با تأییدپذیری از فقه اسلامی و انطباق هر چه بیشتر قوانین با شرع، در صدد این بوده است که تعریف قانونی جرایم را به تعریف فقهی آنها نزدیک گرداند، و برای این منظور در جهت تغییر قوانین قبلی بخصوص ماده (۲) ق.ا.د.ک، مصوب سال ۱۳۹۰ برآمده و با قایل شدن یک ویژگی عمومی (جنبه الهی) برای کلیه جرایم (یعنی جنبه گناه و معصیت نسبت به تمام جرایم) آن را در سال ۱۳۷۸ تصویب کرد و موجب تشکیک آرای حقوقدانان در خصوص آن شد. با این حال، بایستی تا حدی که متن مواد قانونی مطابق اصول کلی قابل توجیه باشد آنها را توجیه کرد و از انتقاد پرهیز کرد؛ چرا که متن قانونی در همه جوامع، حساب شده‌ترین و دقیق‌ترین متون موجود به شمار می‌آید. (۱۳) زیرا اولاً: با نفوس، اموال و اعراض

مردم ارتباط دارد، ثانیاً: باید بدون ابهام و اشکال به اجرا درآید، ولی اگر متن قانونی قابل توجیه و فهم نبود، قابل انتقاد است.

پیشنهاد: بهترین قانونگذار آن است که قانون را جامع و مانع و در عین حال مفید و مختصر و بدون ابهام تصویب کند تا حداقل مانع تفاسیر شخصی شود؛ زیرا تفاسیر شخصی و اعمال آنها بخصوص توسط قضات، با اصل قانونی بودن جرم و مجازاتها در تعارض خواهد بود و در عین حال، بایستی قانون را از لحاظ شکلی (نگارش) آنچنان تنظیم کند که از سادگی و شیوایی کامل برخوردار باشد، زیرا با جمع این شرایط است که قانونی کامل خواهیم داشت و از اعمال سلیقه‌های شخصی جلوگیری خواهیم کرد.

پی‌نوشتها:

- ۱- ولیدی، محمد صالح، حقوق جزای عمومی، ج دوم، ۱۳۷۴، ص ۲۴.
- ۲- ولیدی، محمد صالح، پیشین، ص ۲۵.
- ۳- ولیدی، محمد صالح، پیشین، ص ۲۵.
- ۴- ولیدی، محمد صالح، پیشین، ص ۲۵.
- ۵- ولیدی، محمد صالح، پیشین، ص ۲۵.
- ۶- پیرزاده بیرانوند، احسان‌الله، شرح و نقد قانون آ.د.ک سال ۱۳۷۸، نشر خورشید، ص ۱۱.
- ۷- آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، نشر سمت، ص ۷۸.
- ۸- ماده (۱۸۱): «... و موضوع جنبه حق الهی نداشته باشد...»، ماده (۲۱۷): «... که جنبه حق الهی ندارند...».
- ۹- نامه جوابیه شورای نگهبان به مجلس، شماره ۷۸/۲۱/۴۶۰۱ - ۷۸/۲/۱۸ ماهنامه دادرسی به شماره ۱۷، ص ۲۵.
- ۱۰- ماهنامه دادرسی، شماره ۱۷، مقاله دکتر سید محمد حسینی، ص ۲۸ - پیرزاده بیرانوند، احسان‌الله، پیشین، ص ۱۳.
- ۱۱- پیرزاده بیرانوند، پیشین، ص ۱۲.
- ۱۲- ماهنامه دادرسی، شماره ۱۷، مقاله دکتر سید محمد حسینی، ص ۲۷.
- ۱۳- ماهنامه دادسی، شماره ۱۷، مقاله دکتر سید محمد حسینی، ص ۲۹.

از آنجایی که اجرای حدود الهی در نظام اسلامی بر عهده حاکم شرع می‌باشد و نیز از جهت اینکه مدعی العموم یا حاکم از طرف جامعه مسئول تعقیب جرایم عمومی (یعنی جرایمی که ارتکاب آنها کل جامعه را متضرر می‌گرداند) است، لذا قانونگذار با جمع دو حیثیت حق الهی و حیثیت عمومی در یک ادعا خواسته که وظیفه حاکم شرع را در اقامه و تعقیب دعاوی کیفری معین و مشخص سازد